

## بررسی مفهوم آزادی، به عنوان یکی از ابزارهای سلطه‌ی کشورهای استعمارگر حال حاضر

محمد عابدی نیا

کارشناس ارشد علوم سیاسی

---

### چکیده

اندیشه‌ی آزادی، پیشینه‌ای برابر با تاریخ اندیشه‌ی بشری دارد و همین تاریخ طولانی پراست از بحث‌ها و جدل‌ها، درباره‌ی ماهیت و چیستی آزادی.

عظمت مفهوم آزادی و ضرورت آشنا شدن با سیر تحولات تاریخی این مفهوم، به حدی است که حتی سیاستمداران و روسای مستبد و استعمارگر زمانه‌ی ما، حداقل در زبان، و به ظاهر، به اهمیت آن اذعان کرده‌اند، اما در اصل هیچ ارزش و جایگاه و مقامی برای آن قائل نبوده‌اند و نیستند. آزادی مفهومی است که در اصل، جایگاه و ارزش و مقام بلند و رفیعی در سیاست و اجتماع و انسانیت دارد، اما این مفهوم همیشه به نفع استعمارگران تاریخ، دستخوش تغییرات شده و بیشتر از این مفهوم سوءاستفاده شده تا به کار گرفتن واقعی آن.

واژه‌های کلیدی: آزادی، سلطه، کشورهای استعمارگر

---

## مقدمه

آزادی، از مهمترین اهداف بنیادی حقوق بشر و اصول اساسی و همینطور از مهمترین مفاهیم سیاسی به شمار می رود. در مورد این واژه، در گذر زمان، اندیشمندان و نظریه پردازانی در مکاتب مختلف دنیا از جمله مکاتب مختلف در جوامع غربی، و همینطور مکاتب ایرانی اسلامی و مکاتب دیگر، با توجه به شرایط و مقتضیات جوامع بشری و زمانه ی خویش، تعبیر و تعاریف مختلفی ارائه نموده اند. با بررسی های صورت گرفته مشخص می گردد، تمامی جوامع، آزادی را جزء جدا ناپذیر جوامع بشری دانسته اند، اما آن را مطلق نمی پندارند و برای آن محدودیتهایی در نظر گرفته اند.

۱. آزادی و انواع آزادی:

آزادی در لغت یعنی: حریت و اختیار. یعنی خلاف اسارت و اجبار. یعنی قدرت عمل و ترک عمل. یعنی قدرت انتخاب.

( دهخدا، ۱۳۱۰ )

معنای مفهومی آزادی:

آزادی، به طور کلی، داشتن توانایی عمل یا تغییر بدون قید و شرط است. در وسیع ترین معنای کلمه، حالتی است که چیزی محدود به چیزهای دیگر نباشد و بتواند در فضا جا به جا شود. در مورد انسان حالتی است که در آن اراده ی شخصی برای رسیدن به مقصود خویش به مانعی نخورد. آزادی امکان عملی کردن تصمیم هایی است که فرد یا جامعه به میل یا اراده ی خود، می خواهد بگیرد. اگر انسان بتواند همه ی تصمیم هایی را که میگیرد، عملی کند و کسی یا سازمانی، اندیشه و گفتار و کردار او را محدود نکند و در قید و بند نیاورد، دارای آزادی مطلق، یعنی آزادی بی حد و مرز است. اما چون انسانها به طور اجتماعی زندگی می کنند، نمی توانند آزادی مطلق داشته باشند، زیرا آزادی بی حد و مرز یک فرد، به پایمال شدن آزادی افراد می انجامد. به همین سبب است که هر جامعه ای با قانون ها و مقررات اجتماعی و سیاسی، هم حافظ آزادی افراد آن جامعه می شود و هم حد و مرز هایی برای این گونه آزادی ها به وجود می آورند. تلاش انسان های آزادی خواه، در طول تاریخ هم، همواره برای بدست آوردن آزادی مشروع و قید و بند زدن به آزادی های مطلق افراد بوده است. ( نور بخش مقدم، ۱۴۰۲ )

البته در تعریف آزادی، اگر معیار و میزان اصیل و حکیمانه ای وجود نداشته باشد، بی تردید در فهم حقیقت آزادی گمراهی پدید می آید. آزادی را نمیتوان به صورت انتزاعی و فارغ از نسبتی که با حق و عدل دارد فهمید. وقتی از آزادی برای انسان سخن میگوییم، فقط با تکیه بر شناخت ماهیت انسان است که می توان آزادی را سالم و راستین تعریف کرد.

( زرشناس، ۱۳۹۳ )

آزادی هایی نظیر حق آزادی بیان، آزادی مذهب، آزادی عقیده، آزادی اظهارات سیاسی، به عنوان مهم ترین ابعاد آزادی فردی به شمار می روند و در مقابل، آزادی اجتماعات، تشکیل اتحادیه، سندیکا، حق مالکیت عمومی، آموزش جمعی و برابر و... نیز به عنوان ابعاد آزادی های اجتماعی محسوب می شوند و به صورت سلبی و ایجابی، دولت ها موظف و ملزم به رعایت آن هستند.

( شجاعی، قاسمی، بیرجندی، ۱۳۹۷ )

۱. الف. تفاوت بین آزادی و آزادگی:

آزادی اگر موجب فعلیت یافتن و شکوفایی انسانیت و قرب به حق نگردد، آزادی حقیقی نیست، بلکه صورت نقابدار و فریبکارانه ای از استبداد است. بشر در ذات خود نیازمند آزادی حقیقی و طالب آن است. آزادی حقیقی بشر مبتنی بر آزادگی او و نتیجه ی بسط این آزادگی است. اگر بشر آزاد باشد اما آزادگی نداشته باشد، آزادی او عین ظلم، بی عدالتی، ستمگری و ستمکشی،

اسارت، بیگانگی از خود و دیگران انحطاط و تباهی است. آزادی بدون آزادی به معنای غلبه ی وجه دانی وجود آدمی بر وجه عالی وجود او است. در این چارچوب، آزادی به استکبار، استثمارگری، ویرانگری و خودویرانگری می انجامد. آزادی بدون آزادی، یک آزادی دروغین، کاذب و مخرب است و برای بشر (در صورت فردی و جمعی آن) فاجعه می آفریند. آزادی، جان و باطن آزادی حقیقی است و بدون آن، آزادی حقیقی محقق نمی گردد. آزادی را می توان، «آزادی معنوی» نیز نامید. درد امروز جامعه ی بشری این است که بشر امروز می خواهد آزادی اجتماعی را تامین کند، ولی به دنبال آزادی نمی رود، یعنی نمی تواند، قدرتش را ندارد، چون آزادی را جز از طریق نبوت، انبیا، دین، ایمان و کتاب های آسمانی نمی توان تامین کرد. بشر امروز به نام جهان آزاد و دفاع از صلح و آزادی، تمام سلب آزادی ها، سلب حقوق ها، بندگی ها و بردگی ها را دارد، چرا؟ چون آزادی ندارد، چون در ناحیه ی خودش آزاد نیست، چون بیشتر به بی تقوایی گرایش دارد تا تقوا و بدون تقوا بشر آزادی ندارد. تقواست که بشر را از هر رقیبی آزاد می کند. بزرگترین برنامه ی انسانهای الهی آزادی است. اصلا تزکیه ی انسان یعنی آزادی و بزرگترین خسران عصر ما این است که همواره می گویند آزادی، اما جز از آزادی اجتماعی سخن نمی گویند، از آزادی معنوی حرفی نمی زنند و به همین دلیل به آزادی اجتماعی هم نمی رسند. آزادی به معنای آزادی در جهت فعلیت یافتن «انسانیت» انسان است.

انسان آزاده، قهرمان واقعی است، زیرا روحی بزرگوار و شخصیتی اخلاق مدار دارد. اگر آزادی نباشد، آزادی بدل به اباحه می شود و اباحه، همان اسارت است. اگر باطن آزادی آزادی نباشد، آزادی به ظلم، استعمار، استثمار و انواع و اقسام بحران ها و بن بست ها می انجامد. آزادی صرفا با شعار دادن، هیاهو کردن و تکرار سخنان سطحی و کلیشه ای درباره ی آن، با جو سازی های مطبوعاتی، سیاست بازی و از طریق پیروی از ایدئولوژی هایی مدرن نظیر لیبرالیسم، نئو لیبرالیسم و فمینیسم بدست نمی آید. آزادی نیازمند تربیت و مجاهدت است و برای تحقق مقبولی از آزادی نیازمند تربیت روحی و اخلاقی و مجاهدت پیگیرانه هستیم.

آزادی حقیقی را از طریق تفکر اومانیستی و ایدئولوژی لیبرال - دموکراسی یا مدعاهایی چون: حقوق بشر اومانیستی، عقل گرایی مدرن، سکولاریسم و برپا کردن نظام لیبرال - دموکراتیک، تقلید از آمریکا و اروپای غربی و یا وابستگی به آن ها و تبعیت از آرای امثال کارل پوپر، هانا آرنه، آیزیا برلین، ریچارد روتی، فردریش فون هایک، تالکوت پارسونز، یورگن هابرماس، جین شارپ و نظایر اینها نمیتوان بدست آورد. تحقق آزادی حقیقی به تحول باطنی انسان ها، با گذر از دین و پرورش روح و تربیت اخلاقی محقق می شود.

(زرشناس، ۱۳۹۳)

#### ۱. ب. مفهوم آزادی در غرب مدرن:

غرب مدرن آن دوره ای از تاریخ است که با رنسانس آغاز می گردد. در این دوره بشر و نقش و وظایفش به گونه ای دیگر تعریف می شود. بر این اساس بشر به عنوان یک موجود خود بنیاد، اصالت و مرکزیت پیدا می کند و به عنوان دایره مدار و مرکز، میزان، معیار و مقصد همه ی امور، در جایگاهی قرار میگیرد که خداوند در تفکر دینی و الهی داراست.

سوجویی و لذت جویی نامحدود نامشروع نا مشروط انسان و سوژه ی مدرن، ذات آزادی در غرب و انسان پس از رنسانس است و آزادی را برای خود اینگونه معنی کرده است. که در ظاهر نامی از آزادی است اما در اصل و در باطن همان آزادی مخرب یا آزادی کاذب و یا آزادی غیر حقیقی است. اصالت دادن به مفهوم خود بنیاد اندیشی نفسانیت مدار بشر، به عنوان موضوع و

مرکز و دایره مدار همه ی امور که همه ی هستی باید در مقابل او به عنوان ما تعلق او و اغراض او قرار گیرند را « سوپژکتیویته » و « سوپژکتیویسم » ( اصالت موضوعیت نفسانی ) می نامند. بشر در این معنا یک سوژه ی نفسانیت مدار است که توهم خودبنیادی دارد و در نسبت با طبیعت و دیگر انسان ها و همه ی موجودات دیگر، بر مبنای اراده ی معطوف استیلاجویی نامحدود نامشروط نامشروع خود رفتار می کند و همه ی عالم و دیگر انسانها را « آبه » یا ما تعلق خود می داند. بدین سان بشر مدرن ( اومانیست ) در صورت نوعی خود، خودش را یک سوژه ی نفسانی می داند که در ارتباط با دیگران اغراض خود را جستجو می کند.

که هم برای انسان هایی که در غرب و سرزمین های تاثیر گرفته از رنسانس، که زیست و زندگی میکنند مخرب است و آنها را از انسانیت و آزادی حقیقی دور میکند و هم برای انسانهایی که در سلطه و استیلا ی فرهنگ مدرن مورد استعمار و استثمار قرار گرفته اند ( زرناس، ۱۳۹۳ )

۱. ج. دیدگاه چند تن از نظریه پردازان غرب در مورد آزادی:

الف: ماکیاولی:

نیکو ماکیاولی یکی از فیلسوفان تاثیر گذار درایتالیاست. ماکیاولی پدر تفکر سیاسی غرب مدرن است. در آرای او به روشنی تفسیر اومانیستی از انسان ارایه میشود. تصور وی از آزادی، تعریف مدرن قدرت به عنوان ابزاری برای رسیدن به اغراض نفسانیت مدارانه است. روح حاکم بر آرای او به روشنی و به طور تام و تمام، شاکله ی استکباری سیاست غرب مدرن را عیان میکند. تفسیری که ماکیاولی از آزادی ارائه می دهد، بازتاب دهنده ی جوهر استیلاجو، متجاوز و استثمارگر مفهوم مدرن آزادی می باشد.

ماکیاولی بر مبنای تعریف مدرن و اومانیستی ای که از انسان و نسبت قدرت مدارانه ی استیلاجویانه ی بشر مدرن با عالم دارد، آزادی را نیز در پیوند با قدرت مداری استیلاجویانه و سلطه طلبی استعماری تعریف او توسعه طلبی ارضی و میل به ایجاد امپراتوری را از ثمرات عادی آزادی می داند. از این رو کاملا مشخص است که محتوای آزادی مد نظر او، یک آزادی استکباری و استعماری است.

ب: توماس هابز:

هابز به عنوان یک فیلسوف ماتریالیست مکانیست، درکی کاملا مکانیکی از انسان دارد. هابز در کتاب معروفش لویاتان می نویسد: آزادی به معنی فقدان موانع بیرونی و خارجی است. وی در همان کتاب و در جایی دیگر مدعی می شود که انسان آزاد، کسی است که از آنچه میل و خواست به انجام آن را دارد، بازداشته نشود. هابز در مبحث فلسفه ی اخلاق خود نیز، معیار خوبی و بدی را بر اساس میل و بیزاری تعریف می کند. بدین سان بر مبنای آرای هابز، هر آنچه بشر می خواهد و بدان میل دارد، خوب است و هر آنچه از آن بیزار است یا بدش می آید، بد است آزادی نیز عبارت است از فقدان مانع برای تحقق خواست های بشر.

با توجه به تعریف اومانیستی و نفسانیت مدارانه ای که هابز از بشر دارد، مشخص می شود که مقصود هابز از آزادی، توانایی در تأمین خواست های نفسانی مثل سود محوری، شهوت رانی، قدرت طلبی استثمارگرانه، تجاوز طلبی و... است. که این نگاه همان نگاه ماکیاولی به آزادی است که در سرتاسر غرب مدرن سیطره داشته و دارد..

با تعریفی که هابز از خوب و بد اخلاقی ارائه داد، تعریفی که در آن توجه به فضیلت، کمال، رشد، حق طلبی و عدالت خواهی جایی ندارد. با توجه به تعریفی که هابز از آزادی ارائه می دهد و آزادی را فقدان موانع برای تحقق خواست های بشر همچون خواست های صرفاً نفسانی، استیلاجویانه، استثماری، شهوانی و متجاوزانه، میداند، کاملاً ماهیت استعماری و استکباری مفهوم آزادی نزد هابز مشخص می گردد.

ج. جان لاک:

جان لاک، فیلسوف آمریست انگلیسی یک پیوریتن عضو فراماسونری بود که در پیش برد اغراض فراماسونری و سرمایه داری مدرن غربی در انگلستان نقش بسیار فعالی بازی کرد و آرای او الهام بخش فراماسونرهای مدافع لیبرالیسم و سرمایه داری در آمریکا نیز گردید.

لاک، مروج سکولاریسم اومانیستی و مدافع استعمار ملل دیگر توسط سرمایه داران انگلیسی بود و خودش به تجارت برده می پرداخت. لیبرالیسم کلاسیک، ایده ثولوزی ای بود که خواست ها و اغراض و منافع طبقه ی سرمایه دار بزرگ تجاری - صنعتی را در قرون هفده، هیجده و نوزده دنبال می کرد و به دنبال توجیه تئوریک این منفعت طلبی ها بود. لیبرالیسم، ایده ثولوزی ای بود که در حرف و شعار، مدعی دفاع از آزادی همه ی انسانها بود.

لیبرالیسم، مدعی بود که حقیقت وجود انسان، به صورت فرد محقق می گردد و در هیأت ترویج فرد انگاری در واقع از منافع طبقه ی سرمایه دار مدرنیست سکولاریست دفاع می کرد. همین نقش و وظیفه را در روزگار ما با تفاوت اندک، نئولیبرالیسم بر عهده دارد.

آزادی در ایدئولوژی لیبرالیسم، مفهومی محوری و مرکزی است. در پس شعار آزادی طلبی فرد انگارانه ی لیبرالی، همانا کوشش گسترده به منظور ترویج آزادی برای سودجویی نامحدود و گردش استثماری بی پایان سرمایه و آزادی از قیود دینی و اخلاقی مغایر با روح سرمایه سالاری، و آزادی از محدودیت های حقوقی ناسازگار با منفعت طلبی و خواست های سرمایه داری دیده می شود. وجه دیگر این مفهوم لیبرالی آزادی، هدونیسیم بی قید و شرط و عشرت طلبی است.

لاک آزادی را در نسبت با قدرت استیلاجویی در جهت اغراض سود محورانه و لذت طلبی بی بند و بار تعریف می کند. لاک در « رساله ای در فهم بشری » صراحتاً عنوان می کند: ایده ی آزادی، ایده ی قدرت است.

لاک در « دومین رساله درباره ی حکومت » آزادی را این گونه تعریف می کند: آزادی رها بودن از محدودیت و خشونت دیگران است. مقصود لاک در این عبارت، رها بودن بشر به عنوان سوژه ی نفسانیت مدار ( که نمونه ی عینی و برجسته ترین مصداق آن سرمایه است ) از محدودیت و خشونت در جهت پیش برد اغراض سود محورانه ی خود می باشد.

تعریف لاک از مفهوم آزادی، صورت بسط یافته ی همان تعریف اومانیستی هابز است که حول محور « قدرت » و میل استیلاجویی بشر به عنوان سوژه ی نفس محور تعریف میشود.

آزادی لیبرالی جان لاک بالذات در پیوند با استعمار و استثمار قرار دارد و نوعی آزادی استکباری است و این امر، ریشه در ماهیت نفسانیت مدارانه ی آن قرار دارد.

امانوئل کانت:

کانت در بحث آزادی، به تبع « ژان ژاک روسو » ( فیلسوف اومانیست سوئیسی )، از پیوند آزادی و اخلاق سخن می گوید. کانت، یکی از مولفه های بنیادین آزادی انسان را در این می داند که انتخاب بشر و رفتار او مبتنی بر قانون های اخلاقی باشد.

اما نکته ی مهم اینجاست که در فهم کانت، اخلاق اومانیستی است که اصالت دارد. یعنی از مجموع نظریات وی، مشخص می شود که مفهوم آزادی نزد کانت، همان آزادی لیبرال - سرمایه دارانه ی فردانگاران است که جوهری نفسانی دارد و باطن آن عبارت است از « سود محوری خود بنیادانه » و « هدونیسیم بی بند و بار خودبنیادانه »، اگر چه در برخی موارد در عبارات کانت، ظواهری بر این باطن پوشانده شده است. ذات و باطن مفهوم آزادی نزد کانت همان مفهوم سکولار - اومانیستی لیبرالی آزادی است که بیش از دو قرن است در عالم غرب مدرن محقق گردیده و امروزه در جهان غرب و غرب زده سیطره دارد و به نحوی استبدادی حکومت می کند.

(زرشناس، ۱۳۹۳)

۱. خ. دیدگاه چند تن از اندیشمندان و متفکر ایرانی در مورد آزادی:

الف: مرتضی مطهری:

آزادی از دیدگاه آقای شهید مطهری، یکی از بزرگ ترین و عالی ترین ارزش های انسانی و جزء معنویات انسان و فوق حدّ حیوانیت است.

آقای مطهری معتقد به دو نوع آزادی است: ۱. اجتماعی و ۲. معنوی.

وی آزادی اجتماعی را، نبودن هیچ مانعی در جهت رشد و تکامل انسان، در اجتماع می داند. یعنی انسان از ناحیه سایر افراد، آزادی داشته باشد و کسی مانع از فعالیت فکری و جسمی و... فرد نباشد.

آقای مطهری به نوعی دیگر از آزادی معتقد است که آن، آزادی معنوی است. آقای مطهری بر این عقیده است که انسان در وجودش از صفات متضادی برخوردار است؛ خشم و غضب، مهر و محبت، فطرت و عقل و دیگر صفات. آزادی معنوی یعنی اینکه انسان از صفات پست حیوانی و صفاتی که انسان را به سوی پستی می کشد، آزاد باشد.

آقای مطهری می گوید: انسان اگر بخواهد آزادی معنوی داشته باشد، باید حیوانی، خود را رهایی دهد. از صفات پست آزادی معنوی بر خلاف آزادی اجتماعی، آزادی انسان از خود است.

یعنی نجات از خود، خودی که به سمت پلیدی ها می رود.

نوع دیگر از تقسیم بندی از جانب آقای مطهری مطرح شده است که به آن اشاره میکنیم:

۱: آزادی اجتماعی: انسان در جهان آفرینش موجود ویژه ای است، یعنی علاوه بر نیازهایی که سایر موجودات دارند، نیازهای ویژه ای هم برای رشد و تکامل دارد. آزادی اجتماعی از جمله آن نیازهاست، که در صورت عدم آن، انسان قادر به پرورش استعداد های خود نخواهد بود. اگر افرادی در جامعه به حسب قدرت اجتماعی، ثروت، زور، نیرو و دیگر موارد افراد ضعیف تر از خود را به استثمار و ذلت بکشاند و مانع رشد و تکامل و بالندگی دیگر افراد شوند مطمئناً انسان توان پرورش استعدادهایش را نخواهد یافت. استاد مطهری نیز به این امر مهم توجه خاصی دارد و در این باره می گوید:

آزادی اجتماعی، یعنی بشر باید در اجتماع از ناحیه سایر افراد اجتماع، آزادی داشته باشد، دیگران او را استخدام و استثمار نمایند، جلو فعالیت های او را نگیرند، قوای فکری و جسمی فرد از او گرفته نشود.

با مطالعه تاریخ انسان به این نتیجه می رسد که انسان ها بر اساس تمایلات نفسانی خود، همیشه سعی در دست اندازی به اندوخته های مادی دیگران داشته است. و این دردی است که هر انسان آزاده ای را آزار می دهد. استاد مطهری نیز بر حسب آزاداندیشی خود، دچار این درد بوده است و در این باره می گوید: یکی از گرفتاری های زندگی بشر در طول تاریخ، همین بوده است که افرادی نیرومند و قدرتمند، از قدرت خودشان سوء استفاده کرده، و افراد دیگر را در خدمت می گرفتند.

استاد مطهری دردی را اظهار می‌دارد که خود، آن را لمس کرده است. ایشان در دورانی زندگی می‌کرد که کشورهای قدرتمند جهان به ویژه آمریکا و شوروی و پیرترین آنها، انگلیس، دست‌های طمع خود را بر روی ذخایر ملی کشورهای فقیر و مستعمرات نهاده بودند و مردم این کشورها در ورطه نابودی کشیده شده بودند. تعبیر زیبای آقای مطهری از استثمار به «چیدن میوه» نشان از درک عمیق وی از این مسأله دارد. یعنی حاصل سال‌ها تلاش یک کشاورز برای به ثمر رساندن یک درخت، چیدن میوه آن است، ولی استثمارگر با نفوذی که دارد حاصل عمر و زحمات فراوان او را به راحتی برای خود می‌برد. آقای مطهری در این باره می‌گوید: ارزش هر کس باید از آن خود او باشد، نه اینکه افرادی محصول درخت وجود دیگران را به خودشان تعلق دهند، که این کار خود استثمار است.

## ۲. آزادی فردی:

آزادی فردی براساس جهان بینی افراد هر جامعه متفاوت است. نظریه پردازان غربی بر این باورند که انسان آزاد آفریده شده است و باید آزاد باشد و ریشه و منشأ آزادی را تمایلات افراد جامعه می‌پندارند. از نظر نظریه پردازان غربی، انسان دارای یک سری خواسته‌هاست و می‌خواهد که به طرز خاصی زندگی کند، همین خواسته‌ها و تمایلات انسان منشأ آزادی او خواهد بود. آنچه که آزادی افراد را محدود می‌کند، آزادی و امیال دیگران است. یعنی هیچ ضابطه‌ای نمی‌تواند آزادی انسان و تمایلات او را محدود نماید. آقای مطهری این نوع آزادی را، آزادی حیوانی می‌داند و اینکه انسان بر اساس میل خود، رفتار کند، چیزی که تمیز دهنده انسان و حیوان شود، یافت نخواهد شد. آقای مطهری برای انسان ویژگی‌های روحی مختلفی از قبیل تفکر منطقی، میل به حقیقت جویی و تمایل به زیبایی و پرستش قائل است و با توجه به موارد فوق، ممکن نمی‌داند که انسان آزاد باشد. آقای مطهری آزادی را خلاصه در آزادی شهوات نمی‌داند، بلکه آزادی انسان را با توجه به عواطف و احساساتش، در جهت تعالی او می‌داند.

آقای مطهری می‌گوید آزادی در اسلام انسان را از حیوانیت‌رهایی می‌سازد و انسانیت را به او می‌دهد و تفاوت آزادی فرد در اسلام و غرب را در این می‌داند که در اسلام، انسان از بند هوی و هوس آزاد است، ولی در غرب انسان اگرچه از نظر فردی از برخی آزادی‌ها برخوردار است ولی دام‌های فراوانی برای در بند کشیدن او وجود دارد که توسط دیگران پهن شده است. مصیبت تمدن اخیر، ایجاد محدودیت‌های اجتماعی، به ویژه محدودیت در آزادی فکری است. تبلیغات گسترده رسانه‌ها، عامل مسخ، و از خود بیگانگی انسان‌هاست.

(رجبی، ۱۳۹۵)

ب: شهریار زرشناس:

آقای شهریار زرشناس می‌گوید: در تعریف آزادی، اگر معیار و میزان اصیل و حکیمانه‌ای وجود نداشته باشد، بی‌تردید در فهم حقیقت آزادی، گمراهی پدید می‌آید. آزادی را نمیتوان به صورت انتزاعی و فارغ از نسبتی که با حق و عدل دارد فهمید. وقتی از آزادی برای انسان سخن می‌گوییم، فقط با تکیه بر شناخت ماهیت انسان است که می‌توان «آزادی سالم» و «آزادی راستین» را از «آزادی کاذب» که ماهیتی مخرب برای انسان و حقیقت او دارد، تمیز داد. در فهم و شناخت آزادی باید به نسبت آزادی و بندگی در وجود انسان توجه کرد. یعنی میشود گفت آزادی از بندگی جدایی ناپذیر است. بشر ذاتاً اهل بندگی است، یا بندگی خدا و یا شیطان. بشر به لحاظ ماهیت خود، عین ربط و تعلق است. بنده‌ی خدا بودن عین آزادی، آزادگی، رشد و کمال است. زیرا بندگی خداوند موجب تقرب به خالق هستی می‌گردد و انسان را به حقیقت خود متصل میکند. انسان

در مقام بندگی خدا شکوفایی پیدا میکند، خود حقیقی خویش را در می یابد، رشد میکند و استکمال وجودی پیدا می کند. این گونه است که بندگی الهی راه آزادی را می گشاید، آزادی و بندگی در نسبت باهم قرار میگیرند، بندگی الهی موجب آزادی می شود و بندگی شیطان، آزادی را نابود می کند. بشر اهل بندگی است و از طریق بندگی الهی به شکوفایی و کمال میرسد. بندگی الهی برای بشر، آزادی رشد و کمال پدید می آورد. آزادی در این معنا را می توان « آزادی راستین » یا « آزادی سالم » نامید. آزادی سالم و یا آزادی راستین برای هر موجود زنده، از لوازم و نیاز های ضروری رشد آن موجود است.

آزادی نیک یا آزادی سالم برای یک موجود زنده مشخص، آزادی ای است که مبتنی بر حقیقت آن موجود و متناسب با نیاز ها و اقتضائات رشد و کمال او باشد. در بحث از آزادی انسان، آزادی انسانی و آزادی مطلوب یا آزادی سالم برای انسان نیز باید به همین طریق عمل کرد و پیش از هر چیز از حقیقت انسان پرسید و آزادی را در نسبت با حقیقت انسان تعریف کرد. آزادی راستین ( آزادی سالم ) برای انسان، آن آزادی ای است که انسان را در مسیر رشد و کمال و در ساحت حق و عدل پیش می برد.

اگر آنچه آزادی نامیده می شود، موجب استکمال وجودی انسان در مسیر حق و عدل و قرب الهی نگردد و انسان را در ساحت انسانیت قرار ندهد، آزادی نیست. بلکه نوعی اسارت و بردگی است. بشر مدرن گرفتار اسارت و بردگی است و به دلیل جهل مرکبی که دارد، خود را آزاد می پندارد و از اسارت و بردگی خود آگاهی ندارد.

در فلسفه ی اومانیستی غرب مدرن و در ایده نولوژی های آن، بشر به نسیان و انکار بندگی الهی تکوینی خود پرداخته و بر مبنای یک درک غلط از هستی و انسان، بندگی شیطان را در قلمرو تشریح و قانون گذاری پذیرفته است. آزادی کاذب مخرب را معادل حقیقت آزادی پنداشته و در صدد تحقق و فعلیت بخشیدن به آن بر آمده است. ریشه ی بحران آزادی غربی و نتایج فاجعه بار و مخرب آن در همین امر نهفته است.

آزادی اگر مبتنی بر حق و عدل نباشد، مبتنی بر باطل و ظلم خواهد بود، آزادی بریده از حق، موجب رشد نخواهد شد، بلکه موجب تباهی می گردد. مفهوم مورد نظر فیلسوفانی چون « ماکیاولی »، « لاک »، « پوپر »، « هابک »، « کانت » و لیبرال ها و نئولیبرال ها از آزادی، همان مفهوم مخرب آزادی کاذب است.

راه آزادی حقیقی، راه حق مداری و عدالت محوری است و « آزادی راستین » از طریق مجاهدت عدالت طلبانه پدیدار می گردد. آزادی اگر بدون لحاظ عدالت و بدون در نظر گرفتن تقدم عدالت بر آزادی طلبیده شود، آزادی حقیقی و سالم نیست. صورتی از ظلم، بندگی و سیطره ی هوسرانی است که به نام آزادی تعریف می شود.

بشر موجود متناهی است، لذا صفات، قیود، وجوه و نسبت های وجودی او نیز لاجرم متناهی است. آزادی نامحدود و بی قید و شرط، یک سودای محال و مدعای بی پایه است و مثل کوسه ی ریش پهن حاوی نحوی تناقض است. در هیچ دوره ای از تاریخ بشری و نیز در هیچ یک از ایدئولوژی های مدرنیستی، آزادی به عنوان امری فاقد هر گونه قید و حد، تعریف نشده است. لیبرال ها و نئولیبرال ها هم به رغم سر و صدای بسیار زیادی که در خصوص آزادی به راه انداخته اند و تحت لوای دفاع از آزادی و آزادی خواهی، نوعی وهم مخرب، تباهی آور و منحط را به نام آزادی عنوان کرده و با زور تبلیغات رسانه ای و بهره گیری از سیطره ی تمام عیار و توان نظامی خود کوشیده و می کوشند تا همگان را مجبور به تبعیت از آن نمایند. حتی آنها نیز آن وهم دروغین، نفس انگارانه و مخربشان را که آزادی ( مفهوم لیبرالی آزادی ) می نامند، به صورت بی قید و شرط و نامحدود تعریف نکرداند. مفهوم لیبرالی آزادی یک مفهوم تماما نفسانیت مدار و متوجه وجه دانی و نازل وجود آدمی و به عبارت یک آزادی غیر انسانی ( اگر انسان را بر پایه « انسانیت » و با رجوع به آن لحاظ نماییم ) است.

(زرشناس، ۱۳۹۳)

۱. د: برهنگی، آزادی ای که به بشر القاء شد:

آژانس اتحادیه اروپا برای حقوق اساسی، یک مطالعه ی جدید تکان دهنده، در مورد خشونت علیه زنان در اتحادیه اروپا منتشر کرد که مشخص میکند، بد رفتاری با زنان همه گیر است. نتایج این تحقیق نشان می دهد که: ۶۲ میلیون زن، از ۱۵ سالگی قربانی اعمال خشونت امیز بوده اند. بدیهی است که زنان اروپایی همچنان متحمل سطح بالایی از خشونت هستند.

تعدادی از محققان، با بیش از ۴۲۰۰۰ زن در ۲۸ کشور عضو اتحادیه ی اروپا مصاحبه کرده اند، که در نوع خود بزرگترین گزارشی بود که تا به آن زمان انجام شده بود. شرکت کنندگان در مورد تجارب خود از خشونت روانی، جسمی و جنسی مورد بررسی قرار گرفتند. از این زنان سؤال شد آیا آنها از نظر جنسی مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند و یا این که چگونه فناوری های جدید توسط مجرمان برای بد رفتاری با آنها مورد استفاده قرار می گیرد.

با توجه به تحقیقات، ۵۵ درصد زنان مورد آزار و اذیت جنسی قرار گرفته اند. برای درصدی مزاحمت ایجاد شده و ۴۳ درصد با سوء استفاده ی روانی مواجه شده اند. بر اساس این گزارش، از هر ۱۰ زن ۱ نفر از سن ۱۵ سالگی با خشونت جنسی روبرو شده و از هر ۲۰ زن نیز یک نفر مورد تجاوز جنسی قرار گرفته است و ۸ درصد از زنان در مورد آزار و بد رفتاری قرار گرفته اند. مورتن کیاروم، مدیر آژانس حقوق اساسی اتحادیه اروپا در مورد نتایج این تحقیق گفت: خشونت علیه زنان و به طور خاص خشونت مبتنی بر جنسیت که به طرز نامناسبی بر زنان تاثیر می گذارد، نقض گسترده ی حقوق بشر است که اتحادیه اروپا نمی تواند از آن چشم پوشی کند.

در آمریکا نیز، انقلاب جنسی ای که ترجمه و برداشت اشتباه از آزادی بود، برای زنان آمریکایی یک نگون بختی بزرگ بود. در آمریکا روزانه ۷۲۰ زن و یا در سال ۲۶۲۸۰۰ زن مورد تجاوز جنسی قرار می گیرند. این درحالیست که دختران و زنان بسیاری به خاطر ترس از آبرو، بر هم خوردن زندگی شخصی، ترس از مطرح شدن نامشان در اداره پلیس یا محاکم قضایی از شکایت و یا گزارش خودداری می کنند و هر روز نیز اخبار و گزارشات بسیاری از آزار و اذیت جنسی زنان توسط اساتید، پزشکان و حتی پلیس منتشر می شود. و اینکه بیش از نیمی از تمامی کودکانی که از زنان زیر ۳۰ سال متولد می شوند تک والدی یا بدون پدر یا بدون مادر هستند و واحد اجتماعی خانواده در حال پاشیدن است.

نرخ طلاق، بیماری ها و بی بندوباری های جنسی، بارداری نوجوانان و سقط جنین و انواع معطلات اجتماعی در اروپا و آمریکا نشان می دهد، آزادی ارائه شده از سوی سردمداران اروپایی و آمریکایی که نتیجه اش را در متن های فوق مشاهده کردیم سرابی است برای انحطاط جوامع و بشریت و از بین رفتن جوامع خودشان.

(جنبش ۳۱۳، ۱۴۰۱)

حال سوال این است، آیا این همان معنای آزادی است؟ یا انتهای آزادی کجاست؟ این همان معنای حقیقی آزادی است؟ پس متوجه میشویم که آزادی ای که از سوی سردمداران استعمار گر حال حاضر دنیا مطرح می شود، آزادی حقیقی نیست و برهنگی است. این آزادی بیان شده بیشترین ضرر به زن و زنان در سرتاسر عالم زد و وجود آنها را معطوف به مادی گرایی کرد و همینطور خود آنها را نه به عنوان انسان بلکه به عنوان ماده ی ماده دید. که البته این ضرر بیشتر متوجه مردم مظلوم خودشان و پس از آن بشریت است.

۱.ج. دروغی به نام آزادی و چند مثال نقض در مورد عدم رعایت اصل آزادی:

در اینجا به این نکته اذعان داریم که آزادی ای که در دنیا با آن مواجه هستیم، آزادی نیست و خود نوعی اسارت و آزادی مخرب است و این آزادی چیزی جز دروغ نیست. لازم به ذکر است در حال حاضر، به چند مورد از اتفاقاتی که در سالهای اخیر برای افراد آزادی خواه در دنیا و یا رخداد هایی که مغایر با آزادی است، افتاده است، اشاره میکنیم:

الف: روژه گارودی:

روژه گارودی متفکر و فیلسوفی بود که تنها به این خاطر که شواهد مربوط به وقوع هولوکاست را زیر سوال برده بود، در دادگاهی کیفری، در پاریس فرانسه مجرم شناخته شد و به پرداخت ۱۲۰ هزار فرانک محکوم شد، در کشوری که ادعا دارد مهد آزادی است. دستگاه قضایی فرانسه مدعی بود که گارودی برخلاف قانون گی سو عمل کرده است. قانونی که هر نوع اظهار نظری را که منجر به زیر سوال بردن هولوکاست شود، ممنوع می کند. در کنار این، تعدادی از طرفداران هولوکاست، گارودی را به باد ناسزا و دشنام های رکیک و مورد ضرب و شتم قرار می دادند. آنچه که به چشم می آید، یک افتضاح تاریخی است. دردنیای آزادی خواهی، نام روژه گارودی به عنوان قهرمان، همچنان الهام بخش حقیقت جوینان دنیاست. ( ایسنا، ۱۴۰۰ )  
حال سوال اینجاست که چرا گارودی باید محکوم می شد ؟ چرا کسی نمی تواند در مورد هولوکاست اظهار نظر کند ؟ چرا در مورد هر چیزی در فرانسه می توان نظر داد، غیر از هولوکاست ؟ آیا این اقدامات ضد آزادی نیست ؟

ب: ژولین آسانژ:

ژولین آسانژ، روزنامه نگار، برنامه نویس رایانه، کنشگر اینترنت و از بنیانگذاران وبگاه ویکی لیکس و سردبیر استرالیایی آن است. هدف ویکی لیکس، به عنوان یک رسانه ی اینترنتی افشاگر، برای اخبار سیاسی و اجتماعی، ایجاد شفافیت در عملکرد دولت هاست. آسانژ در سال ۲۰۱۹ توسط پلیس بریتانیا بازداشت شد. جرم وی افشاگری در مورد جنایت های کشور آمریکا و انگلستان و همدستانشان، در عراق بود. کشوری که بهانه ی مبارزه با تروریسم، مورد تجاوز و سلطه ی آمریکا و انگلستان و همدستانشان قرار گرفت و هم منابع نفتیشان مورد سرقت قرار گرفت و هم انسانهای بسیار زیادی در این حملات کشته شدند. دکتر دپیا درایور، ناظر حقوقی در پرونده جولیان آسانژ، مروری دارد بر پرونده جولیان آسانژ و زوایای نهران و آشکار آن. او بیان می دارد: در سال ۲۰۱۹، دولت ایالات متحده، آسانژ را به ۱۷ مورد نقض قانون جاسوسی آمریکا، متهم کرد. جرمی که اثباتش مجازاتی معادل ۱۷۵ سال حبس در پی دارد.  
تنها در یک نوبت افشاگری علیه نظامیان آمریکایی در عراق در بازه ی زمانی ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۹، ویکی لیکس، از ۳۹۱۸۳۲ سند محرمانه پرده برداشت. این اسناد با مرگ ۶۶۰۸۱ نفر غیر نظامی از مجموع ۱۰۹۰۰۰ مورد تلفات به ثبت رسیده در ارتباط بود. به عبارتی، متجاوز از ۶۰ درصد آمار کشته شدگان در عراق را غیر نظامیان تشکیل می دادند. و این افشاگری می بایست بسیاری از مقامات آمریکایی و انگلیسی را پشت میز محاکمه می کشاند که برخلاف تصور عمومی، چنین نشد.  
تونی بلر، نخست وزیر آتش گستر انگلستان، بابت جنایاتش علیه بشریت به دریافت مدال سلطنتی نائل آمد و جولیان آسانژ به اتهام افشاگری علیه جانین، روانه زندان شد.  
آری، دنیا وارونه گردیده و ضد ارزش ها جایگزین ارزش ها شده است.

( برنامه ی پرونده ی پنهان، ۱۴۰۱ )

حال سوال این است، کجاست این آزادی مدرن غربی؟ آزادی کجاست؟ چرا علیه سیاست دولت های استعمارگر نمی شود صحبت کرد؟

ج: ادوارد اسنودن:

ادوارد اسنودن، کارمند ارشد سابق سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، که از اوبه عنوان یکی از مهم ترین افشاگران تاریخ آمریکا یاد خواهد شد، ثبت و شنود اطلاعات میلیاردی نفر، توسط آمریکا و انگلستان و متحدینشان را افشا کرد که به خاطر همین اقدام تحت تعقیب نیروهای پلیس فدرال آمریکا قرار گرفت.

( مختاری، ۱۳۹۵ )

حال سوال اینجاست، کسی که اقدام به افشای شنود و ثبت اطلاعات توسط دولت ها را در اختیار مردم می گذارد، باید تحت تعقیب قرار بگیرد؟

اقدام و فعالیت اسنودن که به نفع بشریت و مردم دنیا بوده است. آیا تحت تعقیب قرار دادن او مخالف با اصل آزادی نیست؟

در اینجا به چند مورد از اتفاقات و وقایعی که کاملاً مخالف مفهوم آزادی است، اشاره میکنیم:

سازمان ملل غیر ملل: سازمان ملل که از نامش پیداست در اصل برای احقاق حقوق تمام کشورهاست، اما باید متوجه شد که این سازمان، جنایات متعدد را در جهان نادیده می گیرد. یعنی این سازمان برای عدالت خواهی و آزادی خواهی در جهان شکل گرفته اما در اصل برای استعمارگران فعالیت می کند و در نهایت با مردم مظلوم جنگ زده در اقصی نقاط دنیا، ابراز همدردی می کند!

یعنی به عنوان مثال: آزادی ای که مردم رنج دیده ی فلسطین از عقیده و خاک و دین فریاد می زنند نادیده گرفته می شود، ولی با آنها ابراز همدردی می شود!

ض: تحریم حمایت از مردم مظلوم فلسطین در شبکه های اجتماعی:

اگر در دنیا آزادی وجود دارد، چرا در شبکه های اجتماعی صدای مردم فلسطین شنیده نمی شود و آزادی خواهان نمی توانند از فلسطین حمایت می کنند، چون ممنوع است!!!!!!

ص: مجوز کشیدن کاریکاتور پیامبر خداوند:

در کشور دانمارک فردی کاریکاتور آخرین پیامبر را طراحی می کند و مدعیان آزادی این عمل را مساوی با آزادی می خوانند، سوال اینجاست که چرا کشیدن کاریکاتور یک شخص مقدس باید مساوی با آزادی باشد؟ این پیامبر، برای میلیارد ها انسان فردی مقدس است، آیا می شود به بهانه ی آزادی، باور و عقیده ی انسانها را به تمسخر گرفت؟

ث: ایجاد داعش توسط آمریکا:

به گفته ی ترامپ، رئیس جمهور سابق آمریکا، اوپاما و هیلاری کلینتون موسس گروه تروریستی داعش هستند. حال باید دید ساختن گروه تروریستی ای ( که برای منافع خود آمریکا بود )، که جز وحشی گری و خشونت و جنایت کاری نکردند، مخالف اصل آزادی است یا خیر؟ وجدان ها تصمیم می گیرند.

ق: تحریم روسیه آری، اما تحریم اوکراین و عربستان و یهودیان مهاجر افراطی رادیکال در سرزمین های اشغالی فلسطین خیر:

جنگ در هر نقطه از دنیا امری نکوهش شده است و هیچ انسانی حاضر نیست از کشته شدن انسانها دفاع کند. ( البته به غیر از جنگ های دفاعی ) اما سوال این است: کشورهایی که روسیه را تحریم میکنند، چرا اوکراین که در خاک خودش روس تبار های زیادی را قتل عام کرد، را تحریم نمی کنند؟ چرا عربستان را که به کشتار مردم یمن دست زد تحریم نمی کنند؟ چرا یهودیان مهاجر افراطی رادیکال را که در سرزمین فلسطین، در حال حاضر از بمب های ممنوعه ای چون بمب فسفری استفاده می کنند، تحریم نمی شوند؟

خیر - چون هیچ آزادی ای در دنیا وجود ندارد.

س: حق نا حق و تو:

اینکه پنج کشور و یا حتی یک کشور از پنج کشور دارای حق و تو، برای تمام مردم دنیا تصمیم می گیرند، خود مخالف اصل آزادی است. به عنوان مثال: در جریان جنگ اخیر یهودیان مهاجر افراطی رادیکال با مردم مظلوم فلسطین در اواخر سال ۲۰۲۳، تمام کشورهای دنیا در سازمان ملل، رای به آتش بس دادند و آمریکا در اینجا نیز رویه ی استعمارگری خود را نشان داد و از حق نا حق و توی خود استفاده کرد و موافقت خود را با قتل عام مردم فلسطین اعلام کرد!!!

ی: کمک شیمیایی آلمان به عراق در جنگ با ایران:

اگر آلمان خود را کشور آزاد و موافق اصل آزادی می داند، نباید کشور به ظاهر دوست خود را با سلاح های ممنوعه ی شیمیایی تجهیز کند. این سلاح ها در تمام جهان ممنوع است. و وقتی یک چیزی در دنیا ممنوع است یعنی آزاد نیست. البته نه آزادی به معنای قانونی که قانونی در دنیا وجود ندارد بلکه ی آزادی انسانی. که کشور آلمان مخالف اصل آزادی انسانی عمل کرد و انسانهای زیادی در جنگ جهانی عراق علیه ایران، شیمیایی شدند.

ف: عدم اجازه ی دولت آلمان برای ورود به کشورش از کسانی که از یهودیان رادیکال افراطی حمایت نمیکنند.

غ: کنار گذاشته شدن مجری شبکه بی بی سی و مشاور وزیر امور اجتماعی آلمان و سه تن از مجریان شبکه های آمریکا، به خاطر حمایت از فلسطین.

ع: حذف بزرگترین صفحه خبری فلسطین در شبکه ی متا با بیش از ۶ میلیون دنبال کننده.

ه: قرآن آتش زدن در ملاعام در اروپا به بهانه ی آزادی.

ش: جرم انگاشته شدن اهتزاز پرچم فلسطین در انگلستان.

ی: دستگیری افراد در تظاهرات حمایت از مردم مظلوم فلسطین در آلمان و آمریکا و انگلیس و فرانسه.

ب: حذف نام فلسطین در اینستاگرام و فیس بوک و پیشتر، حذف نام ژنرال سلیمانی، رهبر مبارزه با داعش در سرتاسر دنیا.

ل: محرومیت ۴ بازیکن تیم پاریسن ژرمن به خاطر شعار ضد همجنس بازی.

ا: ممنوعیت حضور ورزشکاران محجبه ی فرانسوی در المپیک پاریس.

ت: تحریم دارویی ایران توسط آمریکا.

ن: وجود بزرگترین زندان جهان در آمریکا و القای حمایت از حقوق زنان.

م: مسدود شدن صفحه ی اینستاگرام کانیه وست، رپر آمریکایی به دلیل انکار هلوکاست.

ک: شکایت مکرون، رئیس جمهور فرانسه از عوامل انتشار یک کاریکاتور.

گ: ممنوعیت استفاده از شبکه ی چینی تیک تاک در آمریکا و اتحادیه ی اروپا و کانادا.

ظ: بایکوت حماسه ی اربعین، به عنوان بزرگترین اجتماع بشری، در شبکه های اجتماعی.

ط: اخراج ۸۵ استاد دانشگاه در آمریکا، تنها به جرم اظهار نظر سیاسی.

ز: ممنوع‌الکار شدن جینا کارانو بازیگر آمریکایی به دلیل مواضعش ضد هلوکاست.

ذ: حذف کامنت‌های انتقادی ضد ملکه ی انگلستان در بی بی سی.

و: مورد حمله قرار دادن بیمارستان و مدرسه و اردوگاه‌های سازمان ملل در فلسطین توسط یهودیان افراطی رادیکال مهاجر. و مثال‌های بسیار زیاد دیگر در این زمینه که، آزادی‌ای که در غرب و در دنیا حاکم است، آزادی دروغین و مخرب است که، و فقط نامی از آزادی وجود دارد.

۱. ح. آیا در دنیای امروز، معنی و مفهوم آزادی به درستی تعریف شده است؟ و آیا این مفهوم در دنیای امروز اعمال می‌شود؟ با توجه به آن چیزی که گفته شد، خیر.

باطن آزادی امروزی چیزی جز آزادی مخرب و آزادی استعمارگرایانه نیست و اگر پوسته‌ی شعارها، تبلیغات، دروغ‌ها و ادعاهای کذب را کنار بزنیم، متوجه خواهیم شد آزادی امروزی و مدرن همان منفعت‌جویی بی‌رحمانه و عشرت‌طلبی بی‌بندوبارانه برای صاحبان سرمایه و پول‌سالاران، و فقر روزافزون و فحشای فراگیر برای محرومان و ستمدیدگان و قربانیان له شده در زیر چرخ دنده‌های ظلم آزادی امروزی و مدرن و غیر حقیقی است. آزادی ویرانگرِ ظالمانه‌ی فاسد‌اهریمنی‌ای که هر انسان سالم و منصفی می‌خواهد از آن بگریزد و در این میل به گریز و فرار، کاملاً محق است، زیرا این آزادی حاصلی جز بیگانگی از خود و دیگران، سیطره‌ی انواع رذائل اخلاقی، غلبه‌ی استثمار، ابتلا به بیماری روحی - اخلاقی برای انسان مدرن غربی و غرب زده به همراه نداشته است.

این آزادی به هیچ یک از وعده‌های خود عمل نکرده است. به رغم ماهیت فردانگاره‌اش، موجب سرکوبی فردیت حقیقی انسان‌ها و سیطره‌ی «فرد منتشر» گردیده است. این آزادی هیچ امکانی برای صلح ایجاد نکرده است، بلکه در پیوند با توسعه طلبی‌های امپریالیستی و استعماری بر جنگ‌افروزی‌ها افزوده است و حتی در خصوص شعاری چون آزادی بیان نیز به طور تام و تمام صادق نبوده است چون ماهیت آن غیر صادق بودن است، و در پی سودجویی و لذت‌جویی‌پی در پی است بدون رعایت هرگونه ملاحظه‌ی اخلاقی.

آزادی خواهان حقیقی، لیبرال‌ها و سکولاریست‌ها و سیاستمداران دول‌استکباری نیستند. جان لاک و شارل مونتسکیو و جان استوارت میل و برترند راسل و کارل پوپر و آیزیا برلین و فردریش فون هایک و مروجان و مبلغان و مدافعان غرب مدرن و ایدئولوگ استکبار اومانیستی و استعمار سرمایه‌داری هستند. آرا، مواضع فکری، جهت‌گیری‌های سیاسی - اقتصادی و در بسیاری موارد وجه غالب شخصیتی آنها مشحون از خودبنیادی نفس‌انگاره و طمع‌ورزی‌هاست. اینان در آرا و آثارشان از وضع کنونی عالم که سرشار از بی‌عدالتی و ظلم و استثمار سرمایه‌دارانه و غلبه‌ی اباحه‌است، دفاع می‌کنند و مدافع امپریالیزم، خودبنیادی و خودمحوریِ نفسانیت‌مدارانه هستند.

این روشنفکران لیبرال آوازه‌گر ماسونی‌ای، که در هنگامه‌ی دفاع از عزت و شرف و استقلال ملت‌ها و کشورها، در کوران تجاوز دشمنان بشریت، گوشه‌ی عافیت می‌گزینند و منفعت‌جویی خودخواهانه پیشه می‌کنند و بسیاری از آنها امروزه در دامان استعمار غرب مدرن خانه کرده و به استراتژیست‌های جنگ‌افروز و سیاست‌مداران توطئه‌گر آنها، مشاوره می‌دهند و در رسانه‌های آنها به خدمت‌گزاری برای اغراض سلطه‌جویان شان مشغول اند را، نباید و نمی‌توان خودشان و نظریات

استعمارگرایانه ایشان را بر محور آزادی دانست، مگر این که مقصودمان از آزادی، نه آزادی حقیقی و راستین، که آزادی مخرب استعماری باشد.

(زرشناس، ۱۳۹۳)

۲. استعمار و انواع آن:

استعمار به معنی عمران کردن یا آباد کردن، یا آبادانی کردن، یا معمور کردن، تعمیر کردن، زندگانی خواستن و یا زندگانی دادن. اما در اصطلاح کنونی استعمار به معنی تصرف عدوانی دولت قوی ای است که بر مملکت ضعیفی سلطه پیدا می کند و در آنجا به غصب اموال و پایمال کردن حقوق مردم و افراد آن سرزمین مشغول می شود.

(دهخدا، ۱۳۱۰)

۲. الف. انواع استعمار

۱. استعمار کهن: شیوه‌ای استعماری بوده است که بر اساس آن قدرت‌های بزرگ با اعمال زور بر کشورهای دیگر سلطه پیدا می کردند و خود در رأس آن کشورها حکمرانی می کردند و به چپاول ثروت آنها می پرداختند. مثل دوران استعمار انگلستان بر هندوستان در اواخر قرن شانزدهم تا هفدهم میلادی.

۲. استعمار نو: این شیوه استعمار، که بیشتر پس از جنگ جهانی دوم و با تغییراتی که در سیاست خارجی قدرت های استعمارگر شکل گرفت، تحت عنوان استعمار نو شناخته شده بود که از طریق حاکمان وابسته، مطامع و اهداف و خواسته های استعمارگران را عملی می نمود و تا سالهای متمادی ادامه داشت.

چون شیوه استعمار کهن منجر به این می شد که ابرقدرت ها به حریم یکدیگر تجاوز کنند، به فکر افتادند تا مانع این امر شوند. از سوی دیگر به دنبال چاره ای بودند تا منافعشان ابدی شود. به همین دلیل، شیوه استعمار نو و غیر مستقیم را پذیرفتند. استعمار نو دارای ویژگی هایی بود که آن را از استعمار کهن متمایز می کرد. «استعمارنو» استعماری است که پیش از همه به صدور سرمایه توجه زیادی دارد و سلطه سیاسی مستقیم را مد نظر قرار نمی دهد. اگرچه ممکن است گاهی هم از آن استفاده کند. اما به ظاهر، نمی خواهد سرزمینی تحت سلطه را به اشغال در آورد و استعمارگران حاکمان مورد نظر خود را بر سر قدرت می نشانند. مثل استعماری که فرانسویان در بعضی از کشورهای تحت استعمار خود در آفریقا اعمال کردند.

۳. استعمار فرانونی: در این شکل از استعمار دیگر نه هیچ سرزمینی فتح می شود و نه حاکم دست نشانده ای بر سر کار می آید. بلکه استعمارگر و استعمارگران فکر و اندیشه ی مردم سرزمینی را با الگوها و سبک زندگی مورد علاقه ی خود آشنا می کنند و به مرور زمان آن را تغییر میدهند و مردم آن سرزمین بعد از مدتی هویت و سبک زندگی خود را تغییر میدهند و فراموش می کنند. مثل تغییری که در سبک زندگی مردم کره ی جنوبی بعد از تغییر فرهنگی ای که در عصر حاضر در آنجا شکل گرفته است.

مجموعه مقالات همایش استعمار فرانسه، ۱۳۸۷)

۲. الف. کشورهای استعمارگر حال حاضر جهان:

با توجه به نکاتی که در بالا به اشاره شد کشورهای استعمارگر حال حاضر دنیا، کشورهایی هستند که از مفهوم آزادی سواستفاده می کنند و از این واژه ی مقدس در راه منافع خودشان استفاده می کنند. کشورهایی که بیشترین استفاده را از نظریه پردازان معروف و مشهور دنیا در زمینه ی آزادی، برده اند.

کشورهایی که آزادی مورد نظرشان، فقط آزادی است و اگر کسی و یا گروهی ضد آزادی مورد نظرشان و در اصل منافع آنها، سخن به میان آورد، با اقدامات قهرآمیز و سخت، از جانب آنها مواجه می شود.

این کشورها همان کشورهایی هستند که سالهاست، سرزمینهای آسیا و آفریقا و آمریکای جنوبی جولانگاه آنهاست و به بهانه ی آزادی آوردن برای کشورها و یا مبارزه با تروریسم و بهانه های دیگر، کشورها و مردم آنها را استعمار می کنند.

ارواح سیاه این کشورهای استعمارگر، کماکان در دنیای حیوانات سیر میکنند و با زور و سلطه و استثمار، حرف خود را به کرسی می نشانند. اما در ظاهر مدافع آزادی و حقوق بشر هستند.

۱. استعمار کشورهای استعمارگر آمریکا و انگلستان در عراق.

۲. استعمار یهودیان مهاجر افراطی رادیکال در سرزمین فلسطین.

۳. استعمار فرانسه در سرزمین های آفریقایی که کماکان از آنها باج میگیرد.

و.... اینها نمونه هایی از استعمار کشورهای استعمارگر آمریکا و انگلستان و فرانسه و یهودیان مهاجر افراطی رادیکال بود، که در حال حاضر به عنوان مهمترین استعمارگران دنیا شناخته می شوند.

در حال حاضر این کشورهای استعمارگر، از معنا و مفهوم آزادی به نفع سلطه و استعمارگری خود در دنیا استفاده می کنند و با کمک ابزار های انسانی و مادی، بیشترین لطمه را به اصل آزادی می زنند.

(مجموعه مقالات همایش استعمار فرانو، ۱۳۸۷)

۲. ب: جایزه ی صلح نوبل پوشش و روکشی برای نشان دادن آزادی از سوی استعمارگران در دنیا:

جایزه نوبل یکی از جوایزی است که بنا بود براساس عمل به وصیت کارخانه دار و شیمی دان سوئدی، آلفرد نوبل، که بیشتر او را به دلیل ابداع دینامیت می شناسند، به طور سالانه به دانشمندانی که بیشترین خدمت را به مردم در رشته های فیزیک، شیمی، فیزیولوژی و پزشکی، ادبیات، اقتصاد و صلح کرده اند، اهدا شود.

در سال ۱۹۰۱ میلادی، نخستین جوایز بنیاد نوبل داده شدند. کمیته ی نوژی نوبل قرار بود هر ساله جایزه صلح را به شخصی اهدا کند که « بیشترین یا بهترین کار را برای دوستی بین ملت ها، لغو یا کاهش رویارویی های نظامی، یا تشکیل و ترغیب همایش های صلح انجام داده باشد ». اما با نگاهی به رفتارها و عملکرد برخی از نامزدها و دریافت کنندگان جایزه صلح نوبل، می بینیم برعکس آنچه قرار بود، رخ داد و این جایزه طی سال های اخیر به وسیله ای تبلیغاتی علیه کشورهای مستقل تبدیل شده و طی سالهای گذشته در فهرست برندگان و نامزدهای دریافت این جایزه اسامی برخی از جنایتکاران به چشم می خورد.

آدولف هیتلر که شروع کننده ی ویرانگرترین جنگ جهانی تاریخ بود، استالین رهبر دیکتاتور شوروی، موسولینی رهبر استعمارگر ایتالیا، جیمی کارتر و دونالد ترامپ که عامل جنگ، ترور و تحریم در جهان بودند، وینستون چرچیل نخست وزیر انگلیس در جنگ جهانی دوم، هنری کسینجر مغز متفکر آمریکا در جنگ های مختلف بالاخص در جنگ و کشتار مردم ویتنام، شیمون پرز از عاملان کشتار غیرنظامیان فلسطین، اسحاق رابین عامل کشتار مردم فلسطین، جرج بوش عامل کشتار چند صدها هزار انسان، اوباما عامل تحریم و ایران و بمباران و حمله به غیرنظامیان در کشورهای مختلف، نتانیاهو از عاملان کشتار مردم کشورهای غرب آسیا، از جمله افرادی هستند که طی سال های مختلف نامزد یا برنده صلح نوبل شدند.

یعنی جایزه ی صلح نوبل و همینطور تعداد زیادی از جوایزی که در دنیا به افراد داده می شود، پوششی است برای استعمار و استعمارگران که، خود و کار و اقدامات خود را، پشت این جوایز همچون جایزه ی صلح نوبل، پنهان کنند.

( جهان تیغی، ۱۴۰۲ )

۳. ب. سوءاستفاده‌ی حکومت‌های استعمارگر، از بازیگران و سلبریتی‌ها و اشخاص مشهور، در نشان دادن آزادی دروغین به مردم دنیا:

( در این متن، باید توجه شود که در همه‌ی اقشار و اصناف و گروه‌ها، انسان‌های سالم و سلامت و برعکس آن، وجود دارند، پس اگر از بازیگران و افراد مشهور انتقاد می‌شود، مراد افراد ناسلامت این قشر هستند نه افراد شریف آن. و اینکه مراد از سلبریتی، افراد مشهور، مخصوصاً بازیگران هستند، آن هم در دنیا و نه فقط ایران. )

سکوت برخی از چهره‌های مشهور دنیای تفریح و سرگرمی، فیلم و سینما و شبکه‌های اجتماعی و هنرمندان، برآمده از نگاه آنان به مخاطبان است. بخشی از مردم دنیا با جدیت مثال زدنی اخبار آنها را پیگیری می‌کنند، اما تعداد قابل توجهی از سلبریتی‌های دنیا، بدون توجه به زیست عموم شهروندان کشور خود، زندگی می‌کنند.

حکایت تلخی است، اما تعدادی از بازیگران سینمای دنیا در اوج گرفتاری‌های اقتصادی و روزمره‌ی شهروندان کشور خودشان، با ظاهری خوش و گفتاری بسیار مصنوعی در قاب تلویزیون ظاهر می‌شوند و از مدارا می‌گویند، مردم را به گذشت و بردباری در شرایط سخت دعوت می‌کنند، از آنان می‌خواهند در برابر دشواری‌ها و کمبودها و نبودن‌ها مقاومت کنند، رو به دوربین تلویزیون از خاطرات سخت دوران کودکی خودشان می‌گویند و برای مرتبه‌ای دیگر همه مردم را به صبر و تلاش دعوت می‌کنند، اما خودشان زیستن دگرگونه و پر از تناقض را پیشه می‌کنند.

جنس دغدغه‌های تعداد قابل توجهی از سلبریتی‌های دنیا، به صورت کاملاً انحصاری متعلق به خودشان است. آنها دغدغه‌هایی دارند که اساساً به فهم مخاطبانشان در نمی‌آید. تعدادی از سلبریتی‌های دنیا به واسطه درآمدشان همیشه و مانند زمانی که در حال بازی کردن فیلم هستند، بازیگری می‌کنند، مخاطب را نیز بازی می‌دهند، چیزی را می‌گویند و نشان می‌دهند که بیش از هر امری به ساختگی بودن و غیر واقعی بودن نزدیک است. ارسال پیام‌های آنان، برای واکنش به اتفاقات در دنیا، بیشتر مصنوعی می‌خورد تا واقعی.

( صادقیان، ۱۴۰۱ )

با این حال آنان سعی می‌کنند که در بزنگاه‌ها و اتفاقات مختلف با مردم همراهی کنند.

اما کدام مردم ؟

واقعا کدام مردم ؟

در اکثر مواقع مردم مورد نظر آنها مردمی هستند که چشمانشان سبز و موهایشان بور است. این افراد سلبریتی، مردم اوکراین در گیر جنگ را واقعا مردم و انسان می‌بینند اما مردم فلسطین را که ۷۵ سال در گیر جنگ و نسل کشی از سوی یهودیان مهاجر افراطی رادیکال است را نمی‌بینند. آنها مردم یمن، عراق، افغانستان و دیگر نقاط درگیر جنگ استعمارگران را نمی‌بینند و سکوت پیشه می‌کنند، گویی که آنها مردم و انسان نیستند.

این ندیدن و سکوت آنها، کاملاً به نفع استعمارگران حال حاضر است و گویی خود کشور‌های استعمارگر دوست دارند که سلبریتی‌های مشهور همیشه بمانند و اظهار نظر کنند و برای مردم دنیا از قسمتی از دنیا و مشکلاتش بگویند و دیگر نقاط درگیر جنگ و کشتار را نبینند و از گفتن حقایق چشم پوشی کنند و بعد از آن نیز فکر میکنند که کاملاً در جهان آزاد زندگی میکنند و اگر کسی هم ضد افکار این سلبریتی‌های به ظاهر آزادی خواه و استعمارگران دنیا بایستد، می‌شود ضد آزادی.

آری استعمار امروز به وجود این افراد سلبریتی نیازمند است تا بیشتر مردم دنیا را استعمار و استثمار کند.

### نتیجه گیری:

۱. سوجویی و لذت جویی نامحدود نامشروع نا مشروط انسان و سوژه ی مدرن، ذات آزادی در غرب و انسان پس از رنسانس است و آزادی را برای خود اینگونه معنی کرده است. که در ظاهر نامی از آزادی است اما در اصل و در باطن همان آزادی مخرب یا آزادی کاذب و یا آزادی غیر حقیقی است.
۲. آزادی القاء شده به انسان هایی که در غرب و سرزمین های تاثیر گرفته از رنسانس زیست و زندگی میکنند، مخرب است و آنها را از انسانیت و آزادی حقیقی دور میکند و هم برای انسانهایی که در سلطه و استیلای فرهنگ مدرن مورد استعمار و استثمار قرار گرفته اند.
۳. عقیده و باور خیلی از انسانها در زمینه ی آزادی برای خودشان نیست و این عقاید را استعمارگران برای مردم درست کردند که مردم هم فکر کنند که آزادی همین چیزی است که در دنیا حاکم است.
۴. در حالت کلی در دنیا جلوی خیلی از آزادی ها گرفته میشه ولی در مسائل کوچک تر مثل آزادی تن و برهنگی و... که اصلا جز آزادی های انسان نیست و مردم باید سرگرم باشند و آزادی خواه نباشند، پرداخته می شود.
۵. سوژه ی دروغین آزادی میخواهد بر دیگران استیلا یابد تا اغراض سودجویانه و لذت طلبانه ی خود را از طریق استیلا محقق سازد. بشر مدرن به دنبال سودجویی نامشروع نامحدود نامشروط و نیز لذت جویی نامشروع نامحدود نامشروط است که می توان آنها را « سودجویی خودبنیادانه » و « لذت جویی خودبنیادانه » دانست. که با سودجویی و لذت جویی مشروع و اخلاقی تفاوت دارد.
۶. فقط برای سردمداران و افراد مستبد سیاسی تاثیر گرفته از رنسانس و آزادی غیر حقیقی و مخرب، قدرت ساز و ثروت ساز است و زنجیر غفلت و جهل را به پای بشر امروزی بسته اند و کامان میخواهند این سیره و روش پایدار بماند و بشر امروزی در جهل خود. که سکوت در برابر این ظلم آشکار و غیر آشکار خود چیزی است که آنان میخواهند که البته همیشه بدین گونه نیست و این روش و رویه ی آنها پایدار نمی ماند.
۷. در حال حاضر، انقدر مفهوم آزادی مورد لطمه و صدمه قرار گرفته است که انگار خود استعمارگران، بعضی از نظریه پردازان را معروف و مشهورشان کرده اند و به مردم دنیا این نظریه ی پردازان را به عنوان روشنفکر و دانشمند معرفی کرده اند تا از همین طریق به استعمار خود پردازند.
۸. سوءاستفاده ی کشورهای استعمارگر از معنا و مفهوم آزادی به نفع سلطه و استعمارگری خود در دنیا. در حال حاضر این کشورهای استعمارگر، از معنا و مفهوم آزادی به نفع سلطه و استعمارگری خود در دنیا استفاده می کنند و با کمک ابزار های انسانی و مادی، بیشترین لطمه را به اصل آزادی می زنند.
۹. آزادی ای که از سوی سردمداران استعمار گر حال حاضر دنیا مطرح می شود، آزادی حقیقی نیست و برهنگی است. که این بیشتر به ضرر مردم مظلوم خودشان و پس از آن بشریت است.
۱۰. ندیدن جنایات و سکوت سلبریتی ها، کاملا به نفع استعمارگران حال حاضر است و گویی خود کشور های استعمارگر دوست دارند که سلبریتی های مشهور همیشه بمانند و اظهار نظر کنند و برای مردم دنیا از قسمتی از دنیا و مشکلاتش بگویند و دیگر نقاط درگیر جنگ و کشتار را نبینند و از گفتن حقایق چشم پوشی کنند و بعد از آن نیز فکر میکنند که کاملا در جهان آزاد

زندگی میکنند و اگر کسی هم ضد افکار این سلبریتی های به ظاهر آزادی خواه و استعمارگران دنیا بایستد، می شود ضد آزادی.

آری استعمار امروز به وجود این افراد سلبریتی نیازمند است تا بیشتر مردم دنیا را استعمار و استثمار کند.

۱۰. قانون حاکم در دنیا قانون جنگل است.

۱۱. کشورهای به ظاهر مدرن اروپایی و آمریکا اصلا آزاد نیستند و هیچ علاقه ای برای وجود آزادی در دنیا ندارند، چون منافع آنها به خطر می افتد.

### منابع:

۱. نوربخش مقدم، علیرضا، دانشنامه روانشناسی مردمی، ۱۴۰۲
۲. شجاعی، عباس - قاسمی، زهرا - بیرجندی، فاطمه - نگاهی به آزادی های فردی و جمعی در پرتو حقوق بین الملل، ۱۳۹۷
۳. آخوندی، فاطمه، از کدام آزادی، ۱۳۹۶
۴. اسلامی، علی - کاوه پیشقدم، محمد کاظم - جهانگیر، زهرا - بررسی تطبیقی مفهوم آزادی در منشور حقوق شهروندی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۱۴۰۰
۵. ایسنا، شگفتی های زندگی منحصر به فرد روزه گارودی، ۱۴۰۰
۶. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ۱۳۱۰
۷. رجبی، حسین، آزادی از دیدگاه شهید مطهری، ۱۳۹۵
۸. برنامه ی پرونده ی پنهان، مصاحبه ی دکتر دیپا درایور، ناظر حقوقی پرونده ی جولیان آسانژ با مرضیه هاشمی، ۱۴۰۱
۹. مختاری، محمد مهدی، معمای ادوارد اسنودن، ۱۳۹۵
۱۰. موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، مجموعه مقالات همایش استعمار فرانو، ۱۳۸۷
۱۱. جنبش ۳۱۳، ارتباط بین برهنگی و آزادی، ۱۴۰۱
۱۲. جهان تیغی، مهدی، چرا بسیاری از جنایتکاران و چهره های منفور، نامزد و برنده ی نوبل بودند؟، ۱۴۰۲
۱۳. صادقیان، رضا، سکوت سلبریتی ها، ۱۴۰۱